

بقلم : مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه های اسلامی

داستان شوری شنیدنی و خواندنی که بزرگان مورخان اهل سنت و جماعت و شیعیان آنرا نقل کرده این است :

ابولؤلؤ عمر خلیفه دوم را کارد زد بزرگان صحابه نزد او گرد آمدند گفتند باید خلیفه‌ای را بما بنمائی که شایسته خلافت باشد ؟!

پاسخ دادا گرفتار می کنی سخن مرا میگویم چه کسی صلاحیت این امر را دارد!! گفتند ما مأمور امر تو هستیم که هر چه گوئی انجام دهیم .

آنگاه عمر گفت مردان شایسته و صالح این کار هفت نفر هستند ! یکی سعد بن زید چون از خاندان من است او را از جرگه انتخابات بیرون میکنم! مقصود وی این بود که بگویند خلیفه بی غرض است !

شش نفر دیگر اینان هستند ۱- علی - ۲- سعد و قاص ۳- عبدالرحمن بن عوف ۴-

طلحه ۵- زبیر ۶- عثمان ، سعد چون شدید و زمخت است شایسته خلافت نیست ! عبدالرحمن عوف هم چون قارون این امت است لیاقت ندارد!!

طلحه خیلی متکبر و فخر فروش است شایستگی خلافت اسلامی را ندارد

زبیر مردی است بخیل بوئی از سخاوت و کرم بمشامش نرسیده لاجرم لیاقت خلافت مسلمانان را ندارد !!

عثمان خویشاوندان خود را دوست دارد و به آنان تعصب میورزد !!

علی بن ابیطالب تشنه این کار است بسیار میل دارد خلیفه گردد !! بنابراین

اونیز از این کار برکنار گردد ولی صهیب مدت سه روز با مردم نماز گذارد این شش

نفر را هم در مدت سه روز در خانه ای نگاهدارید تا یکی از خودشان اتفاق کنند !
اگر پنج نفر بیک نفر اتفاق کردند و یک نفر رأی مخالف داشت آن مخالف را بکشتن
دهید !! اگر سه نفر موافق و سه نفر مخالف شدند هر گاه آن سه نفر که عبدالرحمن
بن عوف با آنان همراه است ، ایشان را بگذارید و سه دیگر را بکشید !!

عبدالرحمن گفت یکی از سوم این امر از آن من است ! سعد که پسر عموی من
است از آنان بیرون میآوریم تا مردی که همراه ماست پیدا کنیم او را خلیفه مسلمانان
گردانیم، مردم گفتند باینکار شما رضایت میدهیم بجز علی که از وی راضی نیستم چون
متهم بقتل عمر است چون عبدالرحمن از موافقت بعلی ناامید شد ! بسعد مراجعه
کرد و گفت بیا تا علی را خلیفه گردانیم و باوی پیمان ببندیم !!

هر گاه ما با او بیعت نماییم مردم هم پیمان می بندند سعد گفت اگر عثمان با
وی بیعت کند من سومین نفر خواهم بود که با وی پیمان بندم هر گاه عثمان خلافت
را بدست گیرد به نزد من از علی بهتر است !!

عبدالرحمن و سعد و طلحه به همراه پنجاه نفر از اصحاب و انصار پیامبر بنزد علی
شتافتند و دو دست علی را گرفتند و عبدالرحمن گفت بیعت میکنم با شما بشرط اینکه
کتاب خدا و سنت رسول و سیرت ابوبکر و عمر را بکار بندید .

علی (ع) در پاسخ گفت با من پیمان به بندید که کتاب پروردگار و سنت پیامبر و
اجتهاد خود را بکار بندم !! آنگاه دست علی را رها کرد ! بسوی عثمان رفت ! دست
او را گرفت همان سخنان را دوباره گفت !! عثمان گفت این شرط خلافت را قبول
میکم، آنگاه سه بار اینسخن را باعلی و عثمان گفت که هر یک از آنان همان پاسخی
را دادند که نخستین مرتبه گفته بودند ! سپس گفت ای عثمان خلافت تراست و با وی
بیعت کردند !! همه با عثمان بیعت کردند و خلیفه مسلمانان گردید !!

۹- بعد از آنکه عثمان خلیفه گشت خویشاوندانش ثروث خدایی مسلمانان را

خوردند و خزانه مسلمانان را به یغما بردند ، چهار نفر از دختران قریش شوهر داد و هشتصد هزار دینار بخشید ، بمروان صد هزار دینار داد و بموجب بعضی روایات خمس مالیات آفریقا را باو بخشش نمود !

سند روایت تاریخی از واقعی است که شترهای صدقه آوردند سی هزار شتر را بحرث بن حکم بن ابی العاص بخشید ، بسعد بن عاص صد هزار بخشید مسلمانان بر این کارها ایراد گرفتند گفتند ابوبکر و عمر مگر خویشاوند نداشتند که اینگونه ثروت مسلمانان را نه بخشیدند تو چرا چنین بخشش می کنی عثمان در پاسخ اعتراض مسلمانان گفت : که آنان خویشاوندان خود را باز می داشتند دور می کردند ولی من بخشش می کنم !!

۱۰ - در زمان خلافت عثمان فساد و ستم کاری بسیار شد تا آنجا که مردم مصر خانه او را محاصره کردند که بکشندش ! امیر مؤمنان (ع) ضامن شد که پس از این بداد گیری و انصاف صدقه ها را بعدالت بخش کنند ! برایشان نوشته داد و علی هم ضامن گردید ! مردم مصر باز گشتند !

عثمان چاچار پنهانی به مصر فرستاد تا والی مصر سه نفر از آنان را بکشد !! چاچار را در راه مصریان گرفتند نامه را از دستش ربودند !!

از مضمون نامه و خط و مهر عثمان آگاه شدند !! بانامه بمدینه باز گشتند ! عین نامه را بعلی (ع) نشان دادند !! امیر مؤمنان علی (ع) بسیار خشمناک گشت ! مردم مصر دوباره خانه وی را محاصره کردند !

بعضی از مورخان نوشته اند که چهل روز خانه او را محاصره کردند ! بعضی از مورخان گفته اند دوماه و بیست روز عثمان در محاصره بود ! ترسیدند که مبادا برایش یاور و کمکی پیدا شود !! در این مدت آب بر او بستند و راهش را تنگ کردند ! آنگاه نخستین کسی که بر عثمان وارد شد تا او را بکشد ! محمد بن ابوبکر بود !!

ریشش را گرفت !! عثمان گفت : ای برادرزاده من سوگند بخداوند که پدرت مرا گرامی میداشت !!

محمد شرم کرد ازخانه عثمان بیرون آمد ! بعد رومان بن ابی سرحان مردی آبله رو ازطایفه بنی مرادزوی بود و ازجوانان بشمار میرفت وخنجری بهمراه داشت و بسوی وی حمله برد ! گفت چه دین داری ؟!

گفت من عثمان هستم ویرملت ابراهیم هستم وکافر نیستم ! گفت تو دورغ میگوئی! خنجر بر دنده چپ خلیفه بزد و او را بکشت بزمین افتاد آنگاه زنش آمد و جسد را زیرلباس خود پنهان کرد مردی از مردم دیار نیل باشمشیر برهنه وارد شد و گفت بخدا سوگند دماغ وی را باید قطع کنم نائله زنش مانع شد !! شمشیرش را بسوی وی انداخت انگشت ابهام او را برید ! سپس عثمان را از خانه اش بیرون انداختند و مدتی در خاشاکهای مدینه افتاده بود هیچکس جرأت نکرد که وی را بخاک بسپرد چون یارانش از مسلمانان مهاجروانصار میترسیدند !!

بعدازسه روز که درخاشاکهای مدینه جسد عثمان افتاده بود پنهانی در گورستان یهود در مدینه بخاک سپردند ! مدت خلافت عثمان دوازده سال بود !!

یکی از صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت وپارساتی را در دوزخ پرسید که موجب درجات این چیست و سبب درجات آن چه که مردم بخلاف این همی پنداشتند ندا آمد که این پادشاه بارادت درویشان در بهشت است و آن پارسا بتقرب پادشاهان در دوزخ.

(سعدی)